

نقاشی و زندگی
سالوادور دالی
SALVADOR DALI
هرمز ریاحی



موسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نخل

پاندورا، نخستین زن و گرادیاوا، زن رونده

مردها بدون زن‌ها زندگی می‌کردند و از زمین چون دانه می‌رویدند، خستگی، پیری یا رنج را نمی‌شناختند. تا هنوز جوان بودند، ناپدید می‌شدند، گویی در خواب. و در صلح و صفای کامل. میان آدمیان و ایزدان المپ (Olympus) توافق و آرامشی برقرار بود.

پرومتئوس (Prometheus) از «چرخه خورشید» (یادکان چلنگری هفایستوس) آتش را ربود و سرنوشت انسان دگرگون گردید. زئوس (Zeus) که به سبب نزدی به خشم آمد بر آن شد که مجازاتی - «زیبایی شوم» - را نازل کند. به فرمانش هفایستوس (Hephaestus) زنی جوان از آب و گل به شکل و شمایل ایزدبانوی جاودان آفرید. آتنه (Athena) دوزندگی و بافندگی به او آموخت، آفرودیت (Aphrodita) آداب رفتار و زیبایی حرکات را به او ارزانی داشت، سه لاله زیبایی (Charites) تاج گل بر سرش نهادند و پیتو (Peitho) جواهرات به او بخشید. تحفه هرمس (Hermes) برایش نیرنگ، وسوسه و سخنوری بود و او را پاندورا (Pandora) به معنای «برخوردار از همه مواهب ایزدان» نامید. آنگاه پیتورا به عنوان هدیه‌ای به زمین فرستاده شد و اپیمتئوس (Epimetheus) برادر پرومتئوس او را به همسری برگزید.

پیتورا ظاهری چون ایزدان داشت، اما در باطن آدم بود. روزی در سعی را که جزو جهیزه‌اش بود و می‌باید همواره بسته باشد باز کرد. از سبو

هر آنچه بدی، بیماری، بدبختی و درد برای آدم بود، بیرون آمد و فقط ته آن چیزی ماند که جای چندانی را نمی‌گرفت: ته سبو امید ماند. در هنر و ادبیات به اشتباه سبو را به «صندوقچه» یا «جعبه پاندورا» بدل کردند.

گالا، معشوق، همسر، فرشته الهام، همکار و به تعبیری پاندورای دالی پیش از دالی دنیا را ترک گفت. هفت سال پس از آن دالی دلتنگ گالا در خانه - قصری که برایش مهیا کرده بود به سختی تاب آورد تا امید از سینه‌اش بیرون آمد و سگته کرد.

دالی گاه گالا را «گرادیوا» هم صدا می‌کرد. گرادیوا (Gradiva)، واژه لاتین به معنای «زن رونده»، نقش برجسته‌ای رومی است که به سبک یونانی سده چهارم پیش از میلاد آفریده شده. با قدرتی نامرئی، «زن رونده» از نقش برجسته ایستا و تخت بیرون آمده و در محفظه زیبایی‌اش به جانب ژرف‌ترین لایه‌های ذهن آدم گام برداشته تا سیلان خاطره از واقعیتی که در واقعیت دیگر خانه داشت باشد. نویسنده آلمانی ویلهلم یسنین (Wilhelm Jensen؛ ۱۸۳۷-۱۹۱۱) سیلان زیبایی او را با ژمانش «گرادیوا» (۱۹۰۳) به یاد آورد: تصویری در میان تصاویری که گویی برجستگی شهرهایی مرده در خیال ما آرمیده باشند، و فقط بشارتی ناگهانی می‌تواند در آنها زندگی بدمد. فروید به کندوکاو در محتوای روان‌شناسانه تصویر گرادیوا پرداخت و تفسیر معروفش در ۱۹۰۷ منتشر شد. نسخه‌بدلی از نقش برجسته رومی بر دیوار اتاق مطالعه فروید - همان اتاقی که در آن مُرد - آویزان بود.

سوررنالیست‌ها در گرادیوایی که از میان دیوارها راه می‌سپرد مظهر اصل زنانگی جاودان را شناسایی کردند و در آثارشان دلبستگی خاصی به این نماد خیال و رؤیا دیده می‌شود. ۱۹۳۷ آندره برتون نگارخانه‌ای به نام «گرادیوا»

افتتاح کرد؛ ۱۹۳۹ آندره ماسون در جستار «استحاله‌های گرادیوا» به بررسی شخصیت و شکل‌وشمایلی او پرداخت؛ هیئت اثیری و موزون گرادیوا با راه رفتن شگفت‌انگیزش از هنر فکورانۀ دالی هم گذر کرد و بشارتی از شهری کیهانی در زیر آب برایش آورد.

هیئت گالا در چشم‌اندازهای سوررنالیستی-رنالیستی دالی از نقاشی به نقاشی، از تصویری تا تصویر دیگر ملموس اما دست‌نیافتنی «راه می‌سپرد» و چون مادونایی همشأن مادوناهای رافائل رؤیاگونه شناور می‌شود تا یادآور شود 'Dali de Gallo و دالی در پی گرادیوا از این دنیا تا آن دنیا از میان دیوارها رفته است.

دالی و ما

به دیدار سالوآدر دالی (۱۹۸۹-۱۹۰۴) نقاش اسپانیایی کاتالونیایی و ذاتاً فیلسوف می‌رویم. هنرمندی دراز عمر که در دوره‌های زندگی و آفرینش در دلان‌های ورود ممنوع «ناخودآگاه» با معصومیت و کنجکامی کودکانه می‌تاخت؛ صورخیال و کهن‌نگوهای راهمتهای اسطوره‌نویس انسان آزاد بیدار می‌کرد تا از نقاشی‌هایش سردی‌آورند: ساعت‌هایی نرم و صخره‌هایی سخت، پروانه‌ها، زرافه‌ها، حشره‌ها و قیل‌ها. بیانوها و ویولن‌ها، مادوناهای رافائل، تخم‌مرغ‌هایی نیم‌رو روی بشقابی که وجود نداشت و کرگدن‌ها... همگی هرچند ناهمگون، با شیوه پارانویایی - تصادفی و ریخت‌شناسی خیال و رؤیا متحد گشته‌اند. فقط و تنها بر فلات آفتاب‌گیر و مهرآمیز مادرانه - زنانه‌ای به نام گالا، فراز و فرودهای روحی دالی دمی